

بحث داغ دربارهٔ عملیات نجات در بیابان

(برگرفته از مجلهٔ تایم؛ ۱۲ مه ۱۹۸۰)

Raging Debate Over the Desert Raia

● مترجم: مصطفی امیری

۱۹۷

سه فروند هواپیمای ترابری هرکولس سی-۱۳۰ هفتهٔ گذشته غرش کنان در ارتفاع پایین در آسمان فلوریدا به پرواز درآمدند، دو فروند آنها همچون جفتی چسبیده به هم در جلو پرواز می‌کردند، و سومی بدون جفت خود در پشت سر آنها حرکت می‌کرد. این همان آرایشی است که هواپیماهای نیروی هوایی آمریکا برای نشان دادن «دوستان از دست رفته»، که نماد عزاداری برای هواپیماهای ساقط شده است به خود می‌گیرند. بر روی زمین، در پارک سرسبزی که درست در محوطهٔ پایگاه هوایی هرلبرت قرار داشت، برخی از سرسخت‌ترین و جان‌سخت‌ترین نظامیان آمریکایی، بی‌اختیار اشک می‌ریختند.

این مراسم به منظور بزرگداشت یاد و خاطرهٔ پنج تن از هشت نظامی همقطارشان برگزار شده بود که دو هفته پیش در حین انجام یک عملیات نافرمام برای نجات گروگان‌های آمریکایی در دشت کویر ایران جان باخته بودند. نزدیک به ۵۰۰۰ نفر در پایگاه هوایی هرلبرت گرد هم آمده بودند تا یاد پنج کماندوی نیروی هوایی را که در این پایگاه خدمت می‌کردند، گرامی بدارند. یکی پس از دیگری از آنها تقدیر شد. سرهنگ دوم کالوین چستین دربارهٔ همقطارش، سروان ریچارد ال. بک، افسر ۳۳ سالهٔ ناوبری، گفت: «او با شور و شوق بسیار دل به این فرصت بسته بود تا به کشورش خدمت کند، نه به دلیل افتخاری که نصیبش می‌شد، بلکه به خاطر حس رضایت عمیقی که دفاع از خوبی‌ها و پاکی‌ها نصیبش می‌کرد.»

مصلنامه مطالعات تاریخی

در حالیکه آمریکایی‌ها یاد و خاطره عزیزان از دست رفته‌شان را در فلوریدا گرامی می‌داشتند، بیشتر از ۷۰۰۰ مایل آنطرفتر، در تهران قبیح‌ترین بی‌حرمتی‌ها به اجساد این سربازان روا می‌شد. مقامات ایرانی کیسه‌های پلاستیکی حاوی بقایای سوخته و زغال‌شده آنها را پاره می‌کردند، چاقویی به تن‌شان فرو می‌کردند* و تکه‌های زغال‌شده را جلوی دوربین‌های تلویزیونی می‌گرفتند. آیت‌الله صادق خلخالی، حاکم سابق شرع تهران، با طمطراق می‌گفت: «این سند جنایت کارتر است.» سپس مزورانه لحنی حزن‌انگیز به خود می‌گرفت، و می‌افزود: «دلم برای خانواده‌های اینها می‌سوزد.»



انتقال اجساد به مرکز

* همان‌گونه که در عکس مشاهده می‌شود چاقو برای پاره کردن پلاستیک حاوی اجساد سوخته به کار رفته و هر انسانی از دیدن جسد سوخته انسان دیگری متأثر می‌شود ولی گزارشگر به تحریف حس انسانی دست زده است.

ابوالحسن بنی‌صدر، رئیس‌جمهور ایران، ابتدا قول داد اجساد این نظامیان سریعاً به آمریکا برگردانده شود. او یک اسقف اعظم کاتولیک به نام هیلاریون کاپوچی را که از متحدان دیرینه سازمان آزادیبخش فلسطین بود، واسطه قرار داد. ولی آیت‌الله سیدمحمد بهشتی، رئیس دیوان عالی کشور و یکی از رقبای اصلی بنی‌صدر، در این کار مداخله کرد و گفت، فقط شورای انقلاب و یا آیت‌الله روح‌الله خمینی می‌تواند در اینباره تصمیم بگیرد. بهشتی دستور داد اجساد را به سردخانهٔ تهران که در حوزهٔ صلاحیت قضایی اوست، منتقل کنند. دانشجویان مبارزی نیز که مسئولیت محافظت از گروگان‌ها را بر عهده داشتند اعلام کردند، تعدادی از گروگان‌های آمریکایی را به هشت شهر مختلف ایران انتقال داده‌اند که در صورت صحت این خبر، انجام هرگونه عملیات نجات عملاً غیرممکن خواهد شد.

رئیس‌جمهور کارتر، با ابراز خشم از نمایش اجساد نظامیان آمریکایی و بی‌حرمتی به آنها که بیانگر خشم عمیق ملت آمریکا نیز بود، در یک کنفرانس خبری تلویزیونی به ایرانی‌ها تاخت و «اقدام نفرت‌انگیز» آنها را «نمایش هولناکی از رفتار غیرانسانی» نامید. او همچنین افزود: «این اقدام به روشنی نشان می‌دهد که با چه قماش آدم‌هایی طرف هستیم. آنها با این کارشان اجساد آمریکایی‌های از دست رفته را بی‌حرمت و بی‌حیثیت نکردند، بلکه این کار مایهٔ ننگ و بی‌آبرویی خودشان بود.»

در همین حال، کنگره و پنتاگون، تحقیقات خود را دربارهٔ حوادثی که حین عملیات اتفاق افتاده بود و همچنین علت شکست این مأموریت شروع کردند. کارتر سرسختانه از تصمیمش برای انجام چنین عملیاتی دفاع می‌کرد. او تأکید کرد، به نقشه پنتاگون برای نجات گروگان‌ها اطمینان کامل داشته و گفت: «نقشه‌ای بسیار عالی بود که همه فکر می‌کردیم احتمال موفقیت آن بسیار زیاد است.» او با استفاده از عبارتی معروف گفت: «بزرگترین شکست آن است که برای رسیدن به هدف ارزشمندمان تلاش نکنیم.»

با وجود این، بحثی همه‌جانبه دربارهٔ این حمله جریان داشت. پنتاگون که هواپیماهایش به هنگام ورود به حریم هوایی ایران شناسایی نشده بودند، و حتی یک گلوله هم به طرف آنها شلیک نشده بود، حالا زیر بمباران انتقاد قرار داشت. برخی از این انتقادات از سوی استراتژیست‌هایی عنوان می‌شد که بیرون‌گود نشسته بودند، و برخی دیگر از سوی کارشناسان خبره در امور نظامی.

آنها بیشتر به خود نقشهٔ نجات انتقاد دارند. برخی منتقدان خرده می‌گیرند که تعداد نیروها و همچنین بالگردها برای چیره شدن بر مبارزان ایرانی که در سفارت نگهبانی می‌دادند، آن هم در شهری پرازدحام مانند تهران، و سپس آزاد کردن گروگان‌ها و گریختن از مهلکه، بسیار کم

مجموعه مطالعات تاریخی

بوده است. از سوی دیگر، برخی منتقدان هم معتقدند، این نقشه بسیار گسترده و پیچیده، و محل‌هایی که برای استقرار نیروها و بالگردها در آن پیش‌بینی شده بود، پرتعداد بوده است؛ به حدی که احتمال لو رفتن آنها پیش از حمله به سفارت را افزایش می‌داده است.

در مرحله اول عملیات، سه هواپیمای سی-۱۳۰ حامل ۹۰ کماندوی نیروی هوایی و سه هواپیمای سی-۱۳۰ دیگر حامل سوخت برای بالگردها از پایگاهی در مصر به هوا برخاستند. هشت بالگرد سیکورسکی آر.اچ-۳۵ نیز که به صورت جفت پرواز می‌کردند، از عرشه ناو هواپیمابر نیمیتز در دریای عرب بلند شدند. آنها قرار بود در «بیابان ۱» که محوطه‌ای هموار برای فرود بالگردها و هواپیماها در دشت کویر واقع در جنوب شرقی ایران بود، به یکدیگر ملحق شوند.



۲۰۰

در مرحله دوم عملیات که هرگز انجام نشد، هواپیماهای سی-۱۳۰ به عمان پرواز می‌کردند، و بالگردها نیز کماندوها را به یک مخفیگاه کوهستانی در ۱۰۰ مایلی تهران انتقال می‌دادند. این کماندوها در طول روز در همان مخفیگاه می‌ماندند، و به محض تاریک شدن هوا، سوار بر چند کامیون و اتوبوس به سمت تهران حرکت می‌کردند. این خودروها را تعدادی از مأموران سیا و نیروهای ویژه آمریکایی که برخی از آنها قبلاً در پوششش تجار اروپایی وارد ایران شده بودند، در اختیارشان می‌گذاشتند.

خودروها یکی پس از دیگری وارد تهران می‌شدند و به وعده‌گاهشان در انباری می‌رفتند

بحث داغ دربارهٔ عملیات نجات در بیابان

که یک مأمور آمریکایی قبلاً تهیه دیده بود. در طول شب، کماندوها به دو گروه مهاجم تقسیم می‌شدند. گروه کوچکی از آنها به ساختمان وزارت امور خارجه که بروس لینگن و دو دیپلمات دیگر آمریکایی در آن محبوس بودند، هجوم می‌بردند؛ و سایر کماندوها نیز به ساختمان سفارت که ۵۰ آمریکایی را در آن محبوس کرده بودند، حمله می‌کردند.

خافلگیری و سرعت عمل برای موفقیت این نقشه بسیار ضروری بود. مهاجمان که می‌دانستند گروگان‌ها در کجای سفارت محبوس هستند، قصد داشتند با بالا رفتن از دیوارهای سفارت، نگهبانان را دستگیر و یا با شلیک گلوله، آنها را از پای دریاورند. کماندوها به سلاح‌های تمام اتوماتیک مسلح بودند، ولی برخلاف برخی گزارش‌ها، گاز بیهوش‌کننده با خود همراه نداشتند، زیرا این گاز، گروگان‌ها را نیز بیهوش می‌کرد و نجات آنها را دشوار می‌ساخت.



هلی‌کوپتر آماده برای عملیات پنجه عقاب بر روی ناو نیمیتز

با شروع حمله، چهار بالگرد در زمین فوتبال سفارت فرود می‌آمدند. در آخرین مرحلهٔ عملیات، گروگان‌ها (که سه گروگان آمریکایی محبوس در ساختمان وزارت خارجه نیز حالا به آنها ملحق شده بودند) و ۹۰ کماندوی آمریکایی سوار بر بالگردها از محل دور می‌شدند.

آنها به هواپیماهای سی-۱۳۰ می‌پیوستند که حالا از عمان پرواز کرده و خود را به محلی به نام «بیابان ۲» در داخل ایران رسانده بودند. در آنجا، بالگردها را به حال خود رها می‌کردند و با هواپیماهای سی-۱۳۰ به محل امنی در خارج از ایران پرواز می‌کردند.

در تمام طول عملیات، جت‌های جنگنده نیروی دریایی که از عرشه ناو نیمتیز پرواز کرده بودند، در طول مرز ایران گشت می‌زدند، و آماده بودند تا در صورت بروز هرگونه مشکلی برای تیم نجات، سریعاً خود را به تهران برسانند. طراحان این نقشه، ترسی از نیروی هوایی ایران که روزی بسیار قدرتمند بود نداشتند. از ۷۶ جنگنده پیشرفته اف-۱۴ که در خدمت نیروی هوایی این کشور بود، فقط هفت فروند آن قدرت پرواز داشتند، و به دلیل عدم رسیدگی و تعمیر و نگهداری مناسب، هیچکدام نمی‌توانست از موشک‌های هوا به هوای فونیکس استفاده کند. ایران ۱۸۷ جنگنده عملیاتی اف-۴ دارد که نزدیک به ۵۰ فروند آن در نزدیکی تهران مستقر هستند، ولی هیچیک از آنها دارای تجهیزات نبرد شبانه نیستند. علاوه بر این، یکی از مقامات پنتاگون اصرار داشت که «ما خیلی خوب می‌دانستیم هواپیماهایشان کجا مستقر هستند» به این معنی که در صورت لزوم می‌توانستیم آنها را بر روی زمین از کار بیندازیم.

کارشناسان نظامی آمریکایی که در طرح این نقشه مشارکتی نداشتند، می‌گویند، موفقیت نقشه فوق به این بستگی داشت که آیا وقتی به تهران می‌رسند، کسی به آنها کمک می‌کرد یا خیر. فرماندهان این عملیات، و همچنین دیوید جونز، رییس ستاد مشترک ارتش آمریکا، و هارولد براون، وزیر دفاع، تا بحال در اینباره هیچ اظهار نظری نکرده‌اند که آیا واحدهایی از ارتش ایران و یا حتی تعدادی از نگهبان‌های سفارت نیز در این عملیات همدست آمریکایی‌ها بوده‌اند یا خیر.

یکی از مقامات سابق آمریکایی که با ایران آشنایی دارد، استفاده از مخفیگاه‌های کوهستانی را خیلی عملی‌تر از چیزی می‌داند که ممکن است در ابتدا به نظر برسد. او خاطر نشان می‌کند، در کوهستان‌های دوردست اطراف تهران، محل‌های بسیار خوبی برای اختفا وجود دارد. ولی کمتر کارشناسی است که استدلال‌های کارتر و براون را مبنی بر اینکه مرحله دوم عملیات در تهران بسیار ساده‌تر از رساندن گروه نجات به نقطه شروع در بیابان بود، قبول کند. هیچکدام از آنها هنوز توضیح نداده است که چرا چنین باوری دارد. حتی برخی از طراحان نظامی اذعان دارند، این مأموریت پیچیده یک اصل نظامی را نقض کرده است: این اصل که «تا آنجا که می‌توانید ساده‌اش کنید».

سئوالات دیگری که درباره این عملیات وجود دارد و برخی جواب‌هایی که به آنها داده

شده است، به قرار زیرند:

آیا اجرای این نقشه، جان تعداد زیادی از گروگان‌ها را به خطر نمی‌انداخت؟ مقامات پنتاگون گزارش‌هایی را که از برآورد سازمان سیا در واشنگتن منتشر شده و بنا بر آن احتمالاً ۶۰ درصد گروگان‌ها حین عملیات نجات کشته می‌شدند، سرسختانه رد کرده‌اند. با وجود این، مجله تایم دریافته است، طبق برآوردهای اولیه، تعداد احتمالی تلفات تا حدود ۲۰۰ نفر شامل گروگان‌ها و نیروهای نجات، پیش‌بینی شده بود. در نقشهٔ نهایی احتمال کشته شدن ۱۵ تا ۲۰ گروگان نیز در نظر گرفته شده بود.



نیروهای عملیات آزادی گروگانها

آیا طراحان نظامی درخواست نیروی بیشتری کرده بودند؟
آنهایی که مدعی‌اند، اطلاعات دسته اولی از افسران نیروهای ویژه دربارهٔ این عملیات به دست آورده‌اند، می‌گویند، طرح‌های اولیه حداقل شامل ۶۰۰ نیرو و ۳۰ بالگرد می‌شد. برخی

از این منتقدان معتقدند، رئیس‌جمهور کارتر و شورای امنیت ملی‌اش به این دلیل به نقشه‌نهایی رضایت دادند که یک نیروی تهاجمی کوچک‌تر احتمالاً تلفات کمتری خواهد داشت، و همسایگان عرب ایران را کمتر تحریک می‌کند، ضمن آنکه از لحاظ سیاسی در کشور هم پذیرفته‌تر خواهد بود.

در واقع، در طول چند ماه برنامه‌ریزی برای نجات گروگان‌ها که از همان روزهای اول اشغال سفارت در ماه نوامبر گذشته شروع شد، گزینه‌های بسیار متفاوتی مد نظر قرار گرفت. ژنرال جونز هفته گذشته گفت: «در مراحل اولیه، احتمال نمی‌دادیم که هیچ گزینه‌ای موفق از آب دربیاید. ولی سعی کردیم، تمرین کردیم، مانور انجام دادیم، و هیچ کس هیچ چیزی از ما دریغ نکرد.» در تعدادی از طرح‌های اولیه، نیروی بیشتری پیش‌بینی شده بود، ولی عملی به نظر نمی‌رسیدند.

یک دلیل آن بود که عملیات هر چه گسترده‌تر و بزرگ‌تر باشد، امکان مخفی نگاه داشتن آن کمتر می‌شود. هنوز هیچ مدرکی دال بر اینکه طرح‌های محدودتر از طرف مقامات غیرنظامی بر ارتش تحمیل شده باشد، به دست نیامده است.

پس چه چیزی عوض شد که مقامات آمریکایی فکر کردند نقشه‌شان عملی خواهد بود؟

طراحان عملیات نجات، چیزی در اینباره نمی‌گویند. با وجود این، روشن است که آنها بیشتر از حد انتظار خود توانسته بودند مأموران مخفی به ایران بفرستند، و از مأمورانی که در ایران داشتند کمک بگیرند، و اطلاعات محرمانه دقیقی درباره محل نگهداری گروگان‌ها و نحوه مراقبت از آنها به دست بیاورند. با گذشت چند ماه، از تعداد نگهبان‌ها کاسته شده بود و مراقبت‌ها چندان سفت و سخت نبود. علاوه بر این، ایالات متحده در اواخر ماه نوامبر دو ماهواره نظامی محرمانه به فضا فرستاده بود، و بدین ترتیب در آن زمان شش ماهواره نظامی مکان‌یاب و ارتباطی در اطراف زمین داشت که یکی از آنها بر روی اقیانوس هند می‌چرخید. گروه نجات می‌توانست با استفاده از این سیستم، هر لحظه که می‌خواست پیام‌هایی به پنتاگون بفرستد و دریافت کند. این سیستم حتی می‌توانست به مأموران مخفی آمریکا کمک کند تا اطلاعات خود را به خارج از تهران مخابره کنند.

چه اتفاقی برای بالگردها افتاد؟

وقتی که سه بالگرد از هشت بالگردی که به سوی نقطه «بیابان ۱» روانه بودند، در توفان شبن به دام افتادند و زمین‌گیر شدند، عملیات لغو شد. یکی از مدارهای تغذیه الکتریکی در

بحث داغ دربارهٔ عملیات نجات در بیابان

یکی از بالگردها به علت حرارت زیاد سوخت و ژيروسکوپ، چراغ‌های داخل کابین و افق‌سنج آن را از کار انداخت. خلبان نیز ناچار به ناو نیمیتز برگشت، و در حالیکه باک‌های سوخت بالگرد تقریباً خالی بود به زحمت توانست بر روی عرشه ناو بنشیند.

بالگرد دوم هم مجبور به فرود اضطراری در بیابان شده بود. یکی از چراغ‌های خطرش نشان می‌داد، پره‌های بالگرد به زودی از کار خواهد افتاد. آنها پس از فرود متوجه شدند پره بالگرد ترک برداشته است. یک بالگرد دیگر به کمک آنها شتافت و خدمه و همهٔ مدارک و تجهیزات طبقه‌بندی‌شده را با خود به نقطهٔ مورد نظر رساند.

خلبان بالگرد سوم، برغم آنکه یکی از پمپ‌های سیستم هیدرولیک آن از کار افتاده بود، بالگرد را به نقطه مورد نظر رساند. سیستم هیدرولیک برای کنترل بالگرد ضروری است. آنها نتوانستند پمپ مزبور را تعمیر کنند، و به همین دلیل بالگرد سوم هم زمین‌گیر شد، و گروه نجات تصمیم به لغو عملیات نجات گرفت. طراحان این عملیات پیش‌بینی کرده بودند،



هوایماهای منهدم شده در صحرای طیس

حداقل به شش بالگرد نیاز دارند. هیچ بالگرد دیگری بر روی عرشهٔ نیمیتز نبود، و حتی اگر هم بود، نمی‌توانست خود را پیش از روشن شدن هوا به نقطهٔ «بیابان ۱» برساند.

آیا توفان شدید شن موجب نقص فنی بالگردها شده بود؟

اگرچه هر سه بالگردی که زمین‌گیر شدند به دام توفان شن افتاده بودند، ولی فرماندهان عملیات، نقص فنی بالگردها را ناشی از شرایط آب و هوایی نمی‌دانند. مقامات پنتاگون فاش ساختند، به منظور افزایش ۳ درصدی کشش موتورها، پوشش‌های محافظ شن را از روی موتورها برداشته بودند. ولی این پوشش‌ها فقط برای محافظت از موتورها در برابر تماس طولانی با شن طراحی شده بودند، و بنابراین نمی‌توانستند عامل اصلی نقص فنی بالگردها باشند.

بازرسان گمان می‌کنند، سوختن مدار تغذیه الکتریکی در بالگرد اول شاید نتیجه مسدود شدن یکی از دریچه‌های خنک‌کننده توسط جلیقه ضدگلوله و کیسه یکی از خدمه بوده باشد. اگر این حدس و گمان صحت داشته باشد، بنابراین نقص فنی بالگرد فوق نتیجه یک خطای انسانی بوده است. بازرسان همچنین می‌گویند، شن‌های معلق در هوا نمی‌توانستند عامل ترک خوردن پره بالگرد دوم بوده باشند. شاید هیچوقت علت این نقص فنی فهمیده نشود. علت از کار افتادن پمپ سیستم هیدرولیک بالگرد سوم هم هنوز یک معماست که به احتمال قوی نمی‌توانسته به علت توفان شن باشد، زیرا سیستم‌های هیدرولیک بالگردها کاملاً در برابر شن عایق هستند.

آیا قصوری در تعمیر و نگهداری بالگردها صورت گرفته بود؟

از رییس جمهور کارتر گرفته تا فرماندهان عملیات، همگی شدیداً این فرضیه را رد می‌کنند. بلکه بالعکس، می‌گویند با اینکه خدمه بالگردها اطلاعی از نقشه عملیات نداشتند، با وسواس زیادی از بالگردهای آنها مراقبت و نگهداری می‌شد. پانزده تکنیسین وظیفه داشتند هر یک از بالگردهای روی عرشه نیمیتز را تعمیر و نگهداری کنند. علاوه بر این، دو تکنیسین بالگردهای غیرنظامی که یکی از آنها از شرکت سیکورسکی مأموریت یافته بود، بر روی ناو نیمیتز حضور داشتند. خلبانان تقریباً هر روز این بالگردها را به پرواز درمی‌آوردند تا از شرایط عالی آنها برای انجام عملیات احتمالی، اطمینان حاصل کنند. در واقع، خدمه‌ای که وظیفه تعمیر و نگهداری بالگردهای آر.اچ-۵۳ را بر عهده داشتند، به دلیل سابقه استثنایی‌شان از سوی نیروی دریایی جایزه دریافت کردند. طراحان این عملیات می‌گویند، هر چند شاید ارتش ایالات متحده برای حفظ تکنیسین‌های ماهرش مشکل داشته باشد، ولی مسلماً بهترین‌هایشان را به ناو نیمیتز فرستاده بود.

درست یازده ساعت قبل از شروع عملیات، یکی از ملوان‌ها به اشتباه کلید شیرهای آتش‌نشانی را فشار داد و باعث شد آب و کف دریا به پنج بالگرد آر.اچ-۵۳ بپاشد، ولی همه

آنها را با آب تصفیه شده شستند، و معلوم شد هیچ صدمه‌ای به آنها وارد نشده است.

چرا بالگردها را در نقطهٔ «بیابان ۱» منهدم نکردند؟

تا بحال، فرماندهان این عملیات هیچ توضیح قانع‌کننده‌ای در اینباره نداده‌اند. منهدم نکردن بالگردها باعث شد نقشه‌های عملیاتی و سایر مدارک محرمانه به دست مقامات ایرانی بیفتد. البته هنوز نمی‌دانیم آیا نامی از مأموران آمریکایی و یا همدستانشان در تهران در این مدارک برده شده است یا خیر که به هر حال بعید به نظر می‌رسد. فرماندهان عملیات می‌گویند، پس از اینکه یکی از بالگردها با یک هواپیمای سی-۱۳۰ در باند فرود برخورد کرد و هر دو طعمهٔ آتش شدند، ترکش‌ها و تکه‌پاره‌های حاصل از انفجار مهمات نزدیک بود چهار هواپیمای سی-۱۳۰ دیگر را نیز منهدم کند و کل تجهیزات را از بین ببرد. سرهنگ چارلی بکویت که فرماندهی ۹۰ کماندوی آمریکایی را بر عهده داشت، در اینباره می‌گوید: «این دیگر وظیفهٔ من نبود. من هیچ حرفی در اینباره ندارم. من فقط باید نیروهایم را از آنجا بیرون می‌کشیدم که کشیدم.» نیروی دریایی، شاید برای حفاظت از افسری که فرماندهی بالگردها را پس از پرواز از روی عرشه نیم‌تیز بر عهده داشت، نام او را فاش نساخته است.

آیا کماندوها می‌خواستند به عملیات ادامه بدهند؟

دوستان بکویت ۵۱ ساله که از قهرمانان نیروی ویژه در ویتنام بود، می‌گویند، او به هنگام بازگشت از مأموریت بسیار ناراحت و عصبانی بود که چرا نگذاشته‌اند به عملیات ادامه بدهد، و حتی قصد داشت از ارتش استعفا کند. ولی هفتهٔ پیش او در یک کنفرانس مطبوعاتی محدود در پنتاگون شرکت کرد و این اتهام را که با تصمیم لغو عملیات مخالفت داشته شدیداً تکذیب نمود. خبرنگاران حاضر در جلسه اجازه عکس‌برداری نداشتند تا اگر در آینده احتیاجی برای انجام عملیات محرمانه به بکویت پیدا شد، پنتاگون بتواند از او استفاده کند.

بکویت گفت، از همان ابتدا قرار بر این بود که اگر گروه نجات نتوانست با حداقل شش بالگرد از نقطهٔ «بیابان ۱» به طرف هدف برود، عملیات باید لغو شود. بعد از آنکه دو بالگرد از هشت بالگرد نتوانستند خود را به باند فرود برسانند، خیال بکویت از اینکه شش بالگرد به نقطهٔ مورد نظر رسیده‌اند راحت شد. ولی همان موقع خلبان بالگرد سوم خبر داد، بالگردش نمی‌تواند پرواز کند، و تنها کلمه‌ای که بکویت به زبان آورد این بود: «لعنتی!»

بکویت از جیمز کایلی، سرهنگ نیروی هوایی و فرماندهٔ کماندوها، خواست تا نگاهی به بالگرد ببیند. او گفت: «بهرتر است خیالمان راحت شود. می‌خواهم مطمئن شوم.» وقتی کایلی از

مصلحت‌مطالعات تاریخی

بالگرد معیوب پایین پرید و گفت، دیگر به درد نمی‌خورد، بکویت فوراً گفت: «قربان! توصیه می‌کنم که عملیات متوقف شود.» فرمانده یک فرصت دیگر به بکویت داد و از او پرسید: «نمی‌خواهی با همین پنج بالگرد بروی؟ قبل از اینکه جواب بدهی خوب فکر کن. چون نهایتاً خودت باید جمع و جورش کنی.» بکویت بعد از چند ثانیه گفت: «نه خیر قربان! چاره‌ای نداریم.» وقتی یکی از خبرنگارها اصرار کرد که آیا بکویت واقعاً دلش نمی‌خواست به عملیات ادامه بدهد، این مرد قوی جثه با چهره‌ای عبوس و لسی صدایی صاف با لهجه جنوبی گفت:



۲۰۸

«با تمام احترامی که برای شما قائلم آقا، فکر می‌کنم واقعاً نمی‌فهمید که چه حرفی می‌زنید. من قبلاً هم در چنین شرایطی بوده‌ام. من از آن الاغ‌هایی نیستم که یک عده از بهترین سربازهای این مملکت را سوار چند تا بالگرد کنم و آنها را به کشتن بدهم. حداقل من این کاره نیستم. ما هیچ شانس برای موفقیت نداشتیم.»

بکویت می‌گوید، بعد از اینکه دستور لغو عملیات از طرف کاخ سفید و پنتاگون تأیید شد، اولین چیزی که به مغزم خطور کرد این بود که «خدایا! باختیم.» او به مردانش دستور داد تا سوار هواپیماهای سی-۱۳۰ شوند، سپس با عجله تجهیزات و مدارک محرمانه را جمع

بحث داغ دربارهٔ عملیات نجات در بیابان

کرد و با خود به هواپیما برد. وقتی که سوار هواپیما شد از پنجره نگاهی به بیرون انداخت. او می‌گوید: «ناگهان هواپیمای سی-۱۳۰ منفجر شد. مثل جهنم بود. سی و نه نفر از آدم‌های من داخل آن سی-۱۳۰ بودند.» ولی هیچ راهی برای بیرون کشیدن اجسادشان از داخل آتش وجود نداشت «مگر اینکه می‌خواستیم خودمان را نیز بسوزانیم.» این افسر جان‌سخت و نترس که مدال‌های فراوانی گرفته بود می‌گوید: «فقط همانجا نشستیم و گریه کردم.»

